

## موضوع: فیلم آواز قو (فیلمی تجاری با نگاهی غلط به مشکلات جوانان ایران)

پس از چندی فرصتی یافتیم تا بتوانیم فیلم آواز قو را که مدتیست یکی از تلویزیونهای برون مرزی تبلیغ بسیار زیادی برایش میکنند را ببینیم. فیلم آواز قو بر خلاف آنچه که تصور میکردم نه تنها دفاعی از شخصیت یک جوان ایرانی نبود. بلکه سعی داشت جوان ایرانی را جوانی گستاخ و پرخاشگر، بدون تعهد و دارای غروری توخالی و پوچ جلوه داده و نیروی انتظامی را دارای عناصری دلسوز صبور و مهربان برای جوانان نشان دهد. فیلم آواز قو مظلومیت پیمان و پرستو را نشان داد. ولی بسیاری جوانانی که از آنان مظلومترند، به گستاخی و پرخاشگری آنان نیستند و مورد توهین، تهمت، تجاوز، ضرب و شتم و شکنجه همین نیروی انتظامی دلسوز و صبور قرار میگیرند. البته آواز قو با چند شعار زیبا که تنها جنبه تبلیغاتی برای خنک کردن دل پر از درد تماشاچی دارد فروش خوبی خواهد داشت. ولی میبایست با دقت بیشتری به پیام فیلم و دیدش نسبت به جوان پرداخت. آیا این فیلم بویی از مشکلات جوانان برده است. جهت بررسی بهتر است نگاهی به داستان فیلم بیندازیم.

فیلم با صحنه تولد پرستو که آنرا با پیمان و بقیه دوستانشان در کوه جشن گرفته اند شروع میشود، یک بسیجی که گویا وابسته به دانشگاه است از آنها عکس میگیرد و چند روز بعد کمیته انضباطی آنان را فرا میخواند و آنها را با لحن تندی مورد بازخواست قرار میدهد. پیمان زود از کوره در میرود و از اتاق بیرون میرود. صدایش میکنند و دو نامه که گویا محتوی حکم اخراجشان است به دستشان میدهند. پرستو برای اینکه قاطعیت و غرور خود را نشان دهد نامه را پاره کرده و بر روی میز میریزد و آندو با هم از دانشگاه بیرون می آیند. پرستو که به همراه پیمان سوار بر هوندا سیویک پیمان هست به پیمان میگوید "آنها میخواستند ما التماسشان کنیم. اینکه ما التماس نکردیم ارزش است". کارگردان در انتهای فیلم با تقابل این صحنه با صحنه زانو زدن، التماس و گریه پرستو در مقابل مامور ترکیه پیام دردناکی به تماشاچی میدهد. صحنه بعد مهمانی خانوادگی برای پیمان است. پدرش برای فرستادن او به کانادا مهمانی ترتیب داده است. پیمان در اتاق خود مشغول یک کنفرانس کامپیوتری با پرستو است. پدر به دنبالش میآید که او را به میان مهمانها ببرد. پیمان با پدر به بحث راجع به مهاجرت به کانادا مینشیند. او علاقه ای برای رفتن به کانادا ندارد. هنوز برای او ایران راحت تر از بقیه دنیاست. پدر سیلی به صورت پیمان میزند و پیمان از اتاق خود بیرون آمده و بدون توجه به مهمانها از جلوی آنها رد شده و به دنبال پرستو میرود. پدر پرستو که دکتر روشنفکر است از پیمان می خواهد پرستو را فراموش کند. پرستو علت را جویا میشود و پدر تفاوت فرهنگ دو خانواده را دلیل می آورد و شعار خوب تماشاچی پسند دیگری مطرح میکند: "در جایی که مردم گرسنه هستند چه معنی دارد که پدر پیمان سالی یکبار به مکه برود". پرستو با پیمان بیرون میرود. در ایست بازرسی آنها را متوقف میکنند. حاجی پرستو را خواهر خطاب میکند و پرستو میگوید من خواهر شما نیستم و باز غرور خود را به نمایش میگذارد. آنها را به منکرات میبرند. حاج فتاح، نظامی دلسوز وارد فیلم میشود. حاج فتاح نیز شعارهای خوب تماشاچی پسند میدهد: "نباید با مردم اینگونه برخورد کرد. زمان پهلوی اگر یک

روحانی جلو می افتاد سی و پنج میلیون دنبالش میافتادند، ولی حالا ما به خیابان برویم مردم از ما فرار میکنند" (فیلم با این گونه صحبتها فروش بیشتری پیدا میکند. مردم از بیان حرفهایی که خود جرات گفتنش را ندارند لذت میبرند. البته فیلمساز کمی از بیان مستقیم اینکه اگر روحانیون به خیابان بروند چه میشود وحشت دارد. ممکن است جلوی پخش فیلم را بگیرند. همین حد کافیست. سری را که درد نمیکند دستمال نمیبندند) پدر پیمان با بنز به دنبالش میآید. از پیمان تعهد می خواهند. او خود را مجرم نمیداند و تعهد نمیدهد. به او با لفظ "بچه سوسول" توهین میکنند و او به گونه ای با سر به صورت سرباز حمله میکند که سرباز پرتاب میشود وبعدا گفته می شود که ممکن است بمیرد !!! او را مهار کرده و دستبند میزنند. حاج فتاح او را نوازش میکند !!! او را در بازداشتگاه در کنار یک قاچاقچی مواد مخدر میاندازند آنجا با رابط یک قاچاقچی انسان آشنا میشود و شماره او را میگیرد. پیمان در روز محاکمه فرار میکند. به منزل دکتر میرود. حاج فتاح با گروه خود به دنبالش میآید. دکتر میگوید: "او اینجا نیست. پیمان انسان خطرناکی نیست که شما نیروهایتان را برای گرفتنش بسیج کرده اید. بهتر است به دنبال جانمایی که الآن مشغول جنایتند بروید." حاج فتاح فقط گوش میدهد و میرود. ماموری نیز برای مراقبت باقی میگذارد. پیمان با قاچاقچی انسان تماس میگیرد. تلفن دکتر تحت کنترل است. حاج فتاح از تلفن او متوجه حضور او در منزل دکتر میشود و دوباره به دنبالش میآید و مودبانه از دکتر میخواهد او را تحویل دهد. پیمان از حیاط پشتی مشغول فرار است. حاج فتاح میفهمد. از همکارانش میخواهد بروند و خود برای پیمان که پشت دیوار است سیگار پرت میکند. او با جوانی که سربازی را زده و روز محاکمه فرار کرده خیلی مهربانانه برخورد میکند !!! پیمان بیرون میآید که خود را تسلیم کند ولی حاج فتاح به او دستبند نیز نمیزند. پیمان سوء استفاده کرده و فرار میکند. با قاچاقچی صحبت میکند و با فروش اتومبیل خود هزینه عقد و فرار خود را تامین کرده و پس از عقد با پرستو راهی ترکیه میشوند. سر راه متوجه پاسپورت قلابیش میشوند و او را بازداشت میکنند. پرستو سر سرباز ساده پاسگاه را گرم میکند و پیمان از پشت به او حمله میکند و او را میبندند و فرار میکنند. او پاسپورتش را از پاسگاه برداشته و هنوز پاسپورت خود را به همراه دارد!!! در مرز ترکیه به او مشکوک شده و او را بازداشت میکنند. او چند سرباز ترک را گروگان میگیرد. تیراندازی نیز میکند. پرستو که تا کنون غرق غرور بود مقابل سرباز ترک زانو زده و با گریه و التماس میخواهد بگذارند با پیمان صحبت کرده و از او بخواهد خود را تسلیم کند. پیمان او را به علت زانو زدن و التماس کردن مواخذه میکند. پرستو میخواهد پیمان تسلیم شود. پیمان مرگ را ترجیه میدهد. پرستو میگوید: "پیمان کم آوردی" (چیزی که فیلم دنبال رساندن آن است توسط پرستو نیز اعلام میشود) حاج فتاح نکوکار باز هم آنجاست. خود را میرساند و از پیمان حمایت میکند. پیمان علت این اعمال خود را اینگونه بیان میکند: "تفنگ میدهد دست یک مشت بچه ۱۵ ساله که به ما گیر بدند بهمون بگند بچه قرتی" (این جمله نیز تبلیغ خوبی برای فیلم میشود) حاج فتاح میگوید "با گروگانها به خاک خودمان برگرد". پیمان آخرین جمله تماشاچی پسند را میگوید: "کدام خاک،خاکی که توش عشق جرمه، خاکی که جوونش روبه این روز میندازه که الآن این همه آدم منتظرند

سوراخ سوراخش کنند" و ترجیه میدهد برای روشن شدن افکار عمومی کشته شود!!! گروگانها را آزاد میکند و می خواهد او را بزنند. به او شلیک میکنند. باز هم حاج فتاح او را بغل میکند و در حالی که به او نیز شلیک میشود بدن پیمان را در داخل خاک ایران میاندازد. در انتها فیلم با گریه پرستو بر بالای سر پیمان پایان میگیرد.

در این فیلم نکات بسیاری غیر واقعی مینماید: "آیا این مشکلات درماندگیها، تحقیرها و توهین ها که جوانان ما به فرار از این کشور کشانده فقط در همین حد است، آیا جوانان این حد جسورند و حاج فتاح ها اینقدر صبور. اگر حاج فتاح های مهربانی در نیروی انتظامی موجودند که با توهین به یک جوان تا این حد ناراحت میشوند، چرا زمانی که خبر تجاوز به دخترهای زندانی را میشوند از غصه دق نمیکنند" مشکل جوانان ما بسیار مهم تر و عظیم تر از آنیست که آواز قو به نمایش میگذارد. برای نشان دادن این معزل باید پیمان هایی را نشان داد که به این گستاخی نیز نیستند. نه به کسی حمله میکنند و نه کسی را به گروگان میگیرند. آنهایی که فقط به علت شرکت در یک مهمانی دوستانه در انظار عمومی شلاق میخورند. پیمانهایی که به علت بیرون آمدن صدای موسیقی از اتومبیل خود شلاق خورده اند. اگر پیمان را در بازداشتگاه در کنار قاچاقچی مواد مخدر انداختند، بسیاری جوانانی که در روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ تیر به اشتباه دستگیر شده اند و هفته ها را در سلول جانین و بیماران روانی سپری کرده اند. برای نشان دادن مشکلات نسل دوم انقلاب میباید پیمانهایی را نشان داد که هیچ وقت فرصت آنرا نداشتند جشن تولدی به همراه دوستان خود بگیرند. پیمانهایی که مشکل بزرگ آنها تامین هزینه تحصیل است. پیمانهایی که به علت رد و بدل کردن جزوه ای در کمیته انضباطی دانشگاه مورد مواخذه قرار گرفته اند. پیمانهایی که مجبور بوده اند در قبال کمیته های انضباطی سکوت کنند. زیرا میدانستند تحصیل تنها راهشان است. نه پدرشان میتوانند آنها را به کانادا بفرستد و نه خود میتوانند با فروش اتومبیل خود هزینه فرار قاچاقی را تامین نمایند. آنها باید میماندند و تحمل میکردند. آنهایی که با وجود تمام توهینها و تحقیرها درس خود را خوانده اند، مدرکشان را هم گرفته اند و در انتها عشق پیمان و پرستویی خود را به علت مشکلات مادی و فراهم نبودن موقعیت شغلی از دست داده اند. اکثریت جوانان ایران اینگونه اند. مشکل آنها گرفتن جشن تولد در کوه نیست. آنها هنوز حق حیات انسانی خود را نگرفته اند و در آرزوی جشن آزادی حیات خود هستند.

فیلم آواز قو با ساده انگاری مشکلات جوان ایرانی خیانت بزرگی به جوانان ایران کرده است و در انتها نیز با نشان دادن التماس پرستو غرور جوان ایرانی را پوچ و بی محتوا نمایان میسازد. در این فیلم نیروی انتظامی است که لحظه ای پیمان را تنها نمیگذارد و دائم در فکر کمک است!!! این فیلم بدون توجه به مشکلات و نیازهای واقعی جوانان تنها با حرفهایی که ظاهراً مخالفت خود را با شرایط موجود ابراز میکند مخاطب بسیاری را جلب کرده و فیلم تجاری موفقی است. ای کاش مقداری هم واقع بین بود.